

کرد. چون خیلی وقت‌ها ما را ناامید می‌کنند که تیم ورک نمی‌شود و اینجا جای تیم ورک نیست اما اینطور نیست و در همین مملکت بهترین تیم‌ها وجود دارند؛ چه در حوزه‌ی سریال‌سازی و فیلم‌سازی که حوزه‌ی کاری ماست و چه در حوزه‌های شغلی دیگر که تیم‌ها دارند کار می‌کنند و موفق هم هستند. فکر می‌کنم در این ارتباطی که بین من و مهدی سلطانی اتفاق افتاده برای خود من چیزی فراتر از دو بازیگری بودیم که با هم کار کنیم. من به اصطلاح قدیمی‌ها با او زلف‌گره زدم و همکاری با او بی‌نهایت برایم لذتبخش بود. همواره با هم در تعامل بودیم و با هم پاس‌کاری می‌کردیم و فکر می‌کنم در هر سکانسی که ما مقابل هم بودیم اینطور بود که برای هر دوی ما بازیگر مقابل مان به اندازه‌ی خودمان مهم بود و به اندازه‌ی خودمان دغدغه بود. من این حس را در تک‌تک بازیگران لمس کردم و از تک‌تک آن‌ها بی‌نهایت ممنون هستم. از بازی با بازیگران بومی که از قبل شناختی نسبت به هم نداشتم لذت بردم و تازه متوجه شدم که چه حجمی از استعداد و توانمندی در استان گیلان حضور دارد که ای کاش هر چه سریع‌تر در کارهای حرفه‌ای‌تر، یعنی کارهایی که در تهران، در سینما و سریال‌سازی تلویزیون اتفاق می‌افتد از آن‌ها استفاده شود و عامه‌ی مردم هم آن‌ها را بشناسند. من دارم در مورد بازیگرانی صحبت می‌کنم که در استان گیلان به اندازه‌ی کافی شناخته شده هستند، یعنی اهالی استان بزرگ گیلان بازیگران را می‌شناسند ولی می‌گویم حیف است که بقیه‌ی مردم هم از این توانمندی آگاه نباشند. من در این کار جز مهر، رفاقت و همدلی چیز دیگری دریافت نکردم.

**صحبت‌های شما درست است اما به طور کلی آیا با این نظر موافق هستید که بازیگرها خیلی به هم کمک نمی‌کنند و انگار احساس می‌کنند که اگر به دیده شدن هم کمک کنند**

### بازیگر کمک کند؟

همه‌ی ما به عنوان بازیگر و به عنوان هر کدام از عوامل باید بپذیریم که سینما و به طور کلی تولید آثار نمایشی یک فرآیند تیمی است که یک مدیر هنری دارد که بر همه چیز اشراف دارد و همان کارگردان است. یک تأمین‌کننده که زیرساخت‌هایی را برای ساخت یک پدیده دارد که تهیه‌کننده است و همچنین اعضای تیم متشکل از بازیگر، عوامل چه جلوی دوربین و چه پشت دوربین که هر کدامشان یک سری شرح وظایف فردی و یک سری شرح وظایف تیمی دارند. من از این وظایفی که می‌گویم به عنوان وظایف انسانی صحبت می‌کنم. در پروسه‌ی تولید یک سال یک تعدادی از افراد که هر کدام در حوزه‌ی خودشان خبره هستند در کنار همدیگر زندگی می‌کنند و بیشتر از اینکه خانواده‌هایشان را ببینند همدیگر را می‌بینند. پس هر کدام از ما اگر سعی نکنیم که با سخاوت ارتباط، رفاقت، دوستی و مهری را ایجاد کنیم اساساً زندگی به کام‌مان تلخ می‌شود. اگر بخواهم از بعد حرفه‌ای به ماجرا نگاه کنم در این فرآیند تیمی این پاس‌کاری باید اتفاق بیفتد تا رسیدن به هدف نهایی محرز شود و بهتر اتفاق بیفتد. مهدی سلطانی به واسطه‌ی اینکه جزو چهره‌های تحصیل‌کرده‌ی حوزه‌ی بازیگری است و علم این حرفه را دارد، طبیعتاً مناسبات حضور به عنوان یک بازیگر و بازیگر مقابل را خیلی دقیق درک می‌کند. مدیریت این مجموعه که توسط بهرنگ توفیقی صورت گرفته حتماً در ایجاد احساس هم‌تیمی بودن در بین همه‌ی عوامل نقش به‌سزایی داشته است. اینکه من، مهدی سلطانی، پژمان بازغی، مینا وحید، هامون سیدی و هر بازیگر دیگری که در کار حضور دارد دغدغه‌ام بشود و اینکه ما دغدغه‌ی هم بشویم؛ یعنی فعل تیم ورک (کار گروهی) اتفاق افتاده است. به نظر من این اتفاق در «افرا» افتاد و من بی‌نهایت از این بابت خوشحال هستم. سریال «افرا» به نوعی برای من نشان داد که می‌شود تیم ورک



**همه‌ی ما به عنوان بازیگر و به عنوان هر کدام از عوامل باید بپذیریم که سینما و به طور کلی تولید آثار نمایشی است فرآیند تیمی است که یک مدیر هنری دارد که بر همه چیز اشراف دارد و همان کارگردان است. یک تأمین‌کننده که زیرساخت‌هایی را برای ساخت یک پدیده دارد که تهیه‌کننده است و همچنین اعضای تیم متشکل از بازیگر، عوامل چه جلوی دوربین و چه پشت دوربین که هر کدامشان یک سری شرح وظایف فردی و یک سری شرح وظایف تیمی دارند**

صحبت می‌کنیم که قشر محیط بان‌ها هستند اما وقتی در مورد روحیات شخصیت صحبت می‌کنیم این مساله‌ی می‌تواند خیلی ارتباطی به صنف نداشته باشد. یعنی کاراکتر می‌تواند پزشک یا محیط بان باشد و می‌تواند هر شغل و صنفی را دنبال کند اما از نظر خلق و خوی انفرادی باید بگویم من از نظر روانی با نقش عجین می‌شوم. یعنی به کمک دوستانی که در حوزه‌ی روانشناسی دارم، نقش را از نظر روانی تحلیل می‌کنم و به همین خاطر معمولاً فشارهای زیادی را برای هر کاراکتر متحمل می‌شوم. این را از زاویه دید خودم می‌گویم و همکاران من هم حتماً برای نقش‌هایی که بازی می‌کنند همین قدر انرژی می‌گذارند اما به نوعی زندگی شخصی‌ام به واسطه‌ی هر کاراکتری که تا کنون بازی کرده‌ام یک مقدار دستخوش تغییراتی شده و حتی می‌توانم بگویم که مختل شده است. زندگی شخصی ریتم روتین و منظمی می‌خواهد و بنا به روحیات و ابعاد روانشناختی که یک نقش دارد، هر چقدر هم که بازیگر روی خودش کار کند به هر حال ممکن است احوالات و زندگی شخصی‌اش به مخاطره بیفتد. بنابراین من از نظر روانی با این کاراکتر خیلی عجین شدم؛ به واسطه‌ی اینکه مسعود منهای شغل و هویت خانوادگی که دارد، یک فردیت آسیب دیده دارد که این فردیت آسیب دیده ریشه در کودکی و ریشه در دیده نشدن امیال و آرزوهای جدی گرفته نشدن اهدافش دارد. در واقع این مشکلات برای او از آنجا نشأت می‌گیرد که قاموس توهمان چیزی است که باید پیرامونت بگویند و حق نداری که راه مستقل خودت را بروی. انگار که مسعود مثل خیلی از جوان‌ها یا آدم‌ها به دنبال فردیت از دست رفتنش است و دغدغه‌هایی در این فردیت هست، دغدغه‌های انسانی و دغدغه‌های صنفی که بعدها به واسطه‌ی شکل‌گیری شخصیت مسعود در جوانی شکل می‌گیرد که شامل علاقمندی او به محیط زیست، استان، طبیعت، خاک و سرزمینش می‌شود. شاید این عدم پذیرش توسط اطرافیان، این خشم را در مسعود نهادینه کرده است. حداقل در ابتدای قصه سعی می‌کرده که کظم غیظ کند و گاهی شاید از دستش خارج می‌شده و ما در جایی می‌بینیم که مسعود می‌خواهد عصبانیتش را کنترل کند اما انگار آنقدر فشارها بر روی او زیاد بوده که بعضی جاها از دستش در می‌رود.

**مهدی سلطانی بازیگری است که همه‌ی کسانی که در پروژه‌های مختلف پارتنر او بوده‌اند از همراهی با او لذت برده‌اند؛ مساله‌ای که در سینما و تلویزیون ما معمولاً زیاد اتفاق نمی‌افتد. فکر می‌کنید چرا اینطور است؟ در واقع چرا در سینما و تلویزیون ما معمولاً خیلی اتفاق نمی‌افتد که پارتنر در نقش و بازی به**

